

گشتاسب در اوستا و شاهنامه



اقدس فاتحی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چو گشتاسب را داد لهراسب تخت
فروید آمد از تخت و پرست رخت

«ویشتاسب» یا «گشتاسب» (Wistaspa)، در اوستایی به معنای «دارنده اسب آماده»^(۱) یا «صاحب اسب رمنده» است.

این واژه از Wista، صفت فاعلی گذشته از Wis-ta- است که Wis، صورت ضعیف ریشه wais صورت افزوده و vaes اوستایی آن به معنای «وارد شدن برای انجام کاری» است. سانسکریت آن Vis نیز مفهوم «وارد شدن» را در بردارد و ta، پسوندی است که از ریشه لازم، صفت فاعلی گذشته می سازد. aspa یکی دیگر از اجزای این واژه و به معنای «اسب» است. از ترکیب a آغازی -aspa و a پایانی Wista، a به وجود آمده و روی هم به معنای «دارنده اسب آماده» است. «گشتاسب» و «یشتاسب» فارسی دری از Wistaspa فارسی میانه و آن از Wistaspa فارسی باستان آمده است.^(۲)

بررسی تطبیقی شخصیت های اسطوره ای در آثار کهن، روشنگر بسی نکته های آموزنده است.

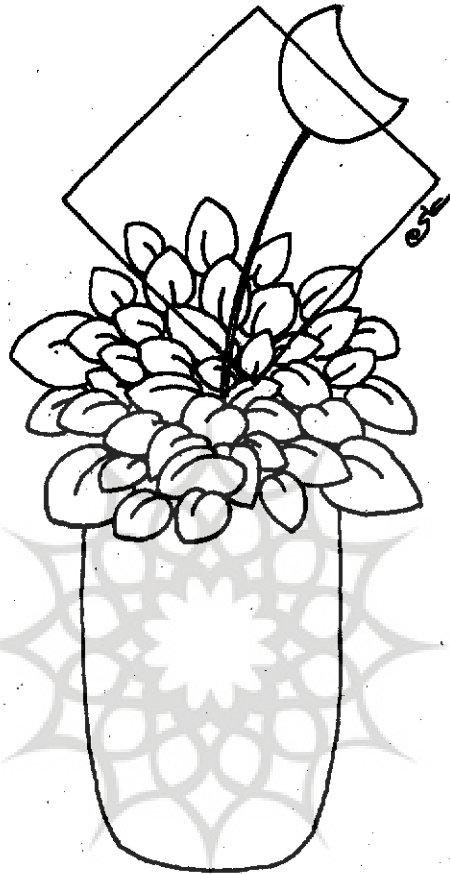
گشتاسب از شخصیت های اسطوره ای است که یاد کرد او را در اوستا و شاهنامه فردوسی آمده است. ظهور زرتشت پیامبر ایرانی در عهد این پادشاه و فرزند پهلوان وی اسفندیار بوده است. گشتاسب، اسفندیار را به جنگ با رستم، پهلوان نامدار می فرستد.

گشتاسب در اوستا پادشاهی با منش های نیکو توصیف شده است، در حالی که چهره وی در شاهنامه چنین نیست.

نوشته حاضر، ضمن مقایسه تطبیقی گشتاسب در اوستا و شاهنامه، فرجام کار اسفندیار در نبرد با رستم و تراژدی مرگ وی به دست رستم را بیان کرده است.

او فرزند لهراسب و از خاندان نوذریان است. از این پادشاه، بیش از سایر پادشاهان کیانی و بزرگان قوم ایرانی در قطعات مختلف اوستا و متون فارسی میانه (پهلوی) یاد شده، زیرا او دوست و پیرواشو زرتشت پیام آور پندارنیک، گفتار نیک، و کردار نیک و نیز شهر یاری مزدپرست و دارای فر کیانی بوده است. Kavi (کوی)، همراه با نام او آمده است. ویشتاسب، با صفت بلند همت دارنده اسبان تندرو و دارای فرکیانی در متون ظاهر شده است که به یاری فر، اندیشه و گفتار و کردار خود را تابع دین می گرداند و دین اهورایی را به مقام بلند می رساند. این پادشاه در اوستا و در ادبیات پهلوی از پادشاهان باشکوه و دیندار و در حماسه ملی مردی زورمند و نبرده بوده است که جمال و زیبایی و نیرو و فرکیانی، همه در او گرد آمده است. بنا به روایت فصل سی و سوم بندهشن، گشتاسب به جای لهراسب به سلطنت نشست. گشتاسب سی سال سلطنت کرد. همانگونه که ذکر شد،

دین آوری زرتشت در دوره گشتاسب است و گشتاسب نیز به عنوان حامی زرتشت، مقامی بس گرامی در متن های اوستایی و فارسی میانه دارد. گرویدن گشتاسب شاه و همسرش «هوتوسا» و پسرش اسفندیار به آیین زرتشت، باعث گرایش درباریان، لشکریان و سرانجام توده ایرانیان به این دین شد. گشتاسب می خواهد جایگاه خود را در آن جهان بداند. زرتشت نیایش به جای می آورد و خوانی می گسترد و در آن «می» و «بوی» و «شیر» و «انار» می نهد. گشتاسب «می» را می نوشد و جای والای خود را در آن جهان می بیند. «بوی» به جاماسب می رسد و بر اثر آن، همه دانش ها بر وی آشکار می شود. پشتون، پسر گشتاسب شیر می نوشد و بی مرگ و جاودانه می شود. دانه های انار به پسر دیگر گشتاسب یعنی اسفندیار می رسد و رویین تن می گردد. بر طبق روایت ها، امشاسپندان (بهمن و اردیبهشت) و آتش اورمزد بر گشتاسب ظاهر شدند و هرگونه تردید را از اندیشه او زدودند و او را به پذیرفتن و رایج کردن آیین مزدیسنا دعوت کردند. در روایات دینی ایران از سه آتشگاه بزرگ ایران (آذرگشنسب، آذر فرنبغ و آذر برزین مهر، آذر فرنبغ (آتش مؤبدان) و آذر برزین مهر (آتش کشاورزان) هر دو به گشتاسب منسوب است.^(۳)



نخست آذر مهر برزین نهاد

به کشور نگر تا چه آیین نهاد

فقره های ۱۰۵ تا ۱۱۰ آبان یشت اوستا، به گشتاسب اختصاص دارد:

زرتشت بر کرانه رود اساطیری «دایتیا» با سخن رسا، چنین از او درخواست کرد و گفت:

این کامیابی را به من ده ای نیک ای تواناترین ای اردویسور ناهید که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب را همواره بر آن دارم که به حسب دین بیندیشد به حسب دین سخن گوید به حسب دین رفتار کند... او را کامیاب ساخت اردویسور ناهید.

جهاندار گوید که پذیر دین

نگه کن بدین آسمان و زمین

ز گوینده پذیر بدین اوی

بیاموز از راه و آیین اوی

بیاموز آیین و دین بهی

که بی دین همی خوب ناید شهی

از برای او (ایزد بانوی آناهیتا) صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد.

و از او درخواست کرد این کامیابی را به من بخش ای نیک ای تواناترین ای اردویسور ناهید که من به «تشریه و نت» زشت آیین و به پشن دیویسنا و به دروغ پرست (دروند) ارجاسب ظفر یابم در (میدان) جنگ گیتی.

اردویسور آناهیتا که همیشه... به آیین پیشکش آورنده را کامروا می کند، او را کامیابی بخشید.^(۴)

نامه را چنین پاسخ می دهد که آنها هرگز کیش اورمزد را رها نخواهند کرد و آماده کارزارند. همه مردان به نبرد خوانده می شوند. جاماسب، وزیر دانای گشتاسب، آینده این نبرد را که به کشته شدن بیست و سه تن از برادران و فرزندان گشتاسب خواهد انجامید پیش بینی می کند و با وجود این پیشگویی، سپاه ایران روی در روی هون ها (خیونان) قرار می گیرند: زیر در آغاز کشته می شود. بستور فرزند خردسال زیر به خونخواهی پدر، پای به میدان می گذارد و ویدرفش را به یاری روان پدر از میان برمی دارد، به سوی لشکر می تازد و درفش ایرانیان را در دست گرامی کرد پسر جاماسب می بیند و به اسفندیار می رسد و اسفندیار دلیر، ارجاسب را با همه سپاهیان شکست سختی می دهد. «سپندیاد» یا «اسفندیار» در اینجا شخصیتی پرهیزگار و دیندار است و نبرد او نبردی در راه آیین مزدیسنا است.^(۵)

در شاهنامه، گشتاسب شخصیتی دیگر دارد که در مواردی چندان مطلوب هم نیست. او در آغاز با پدر درشتی می کند:

پریشان بدی جان لهراسب شاد

وزیشان نکردی ز گشتاسب یاد

که گشتاسب را سر پر از باد بود

وز آن کار لهراسب ناشاد بود

چو گشتاسب می خورد بر پای خاست

چنین گفت کای شاه با داد و راست

ندانم کسی را ز مردان مرد

که آیند پیشم به روز نبرد

چو کیخسرو از تو بر اندیشه گشت

ترا داد تخت و خود اندر گذشت

گرایدون که هستم زارزانیان

مرامان بر تخت و تاج کیان

به گشتاسب گفت ای پسر هوشیار

که تندی نه خوب آید از شهریار

جوانی هنوز این بلندی مجوی

سخن را بسنج و به اندازه گوی

گشتاسب به هند و سپس به روم می رود؛ دختر

قیصر روم را به همسری درمی آورد. زن گشتاسب

به روایت دقیقی دختر قیصر روم و موسوم به ناهید

بود که شاه، وی را کتابی می خواند. میان این

روایت و روایت اوستا و متون پهلوی درباره همسر

گشتاسب، اختلاف بسیار موجود است. زن

گشتاسب در اوستا هوتوسا و در متون پهلوی

هوتوس یا آتوسا است. گذشته از این، زن

گشتاسب در شاهنامه از خاندانی غیر ایرانی است

ولی بنابر روایت قدیم، هوتوسا از خاندان نوذری

و با گشتاسب از یک نژاد بود.

مرحوم دکتر ذبیح الله صفا، روایت ازدواج

کتابیون قیصر با گشتاسب را متعلق به اواخر عهد

ساسانی و بعد از دوره خسرو پرویز می داند که

نخستین وصلت میان خاندان سلطنتی ایران و

در متن حماسی یادگار زریران (از متون ادبی ایرانی میانه) شرح نبرد دینی گشتاسب با ارجاسب شاه تورانی آمده است. چون ارجاسب از موضوع دین آوری زرتشت آگاه می شود، به خشم می آید و دو وزیر خود، «ویدرفش جادو» و «نامخواست هزاران» را همراه با نامه ای به دربار گشتاسب می فرستد و از او می خواهد که آیین زرتشتی را رها کند.

نیشتم یکی نامه ی شاهوار

به نزدیک سالار ایران سوار

شنیدم که راهی گرفتی تباه

مراروز روشن بگردی سیاه

بیامد یکی پیر مهتر فریب

ترا دل پر از بیم کرد و نهیب

سخن گفت از دوزخ و از بهشت

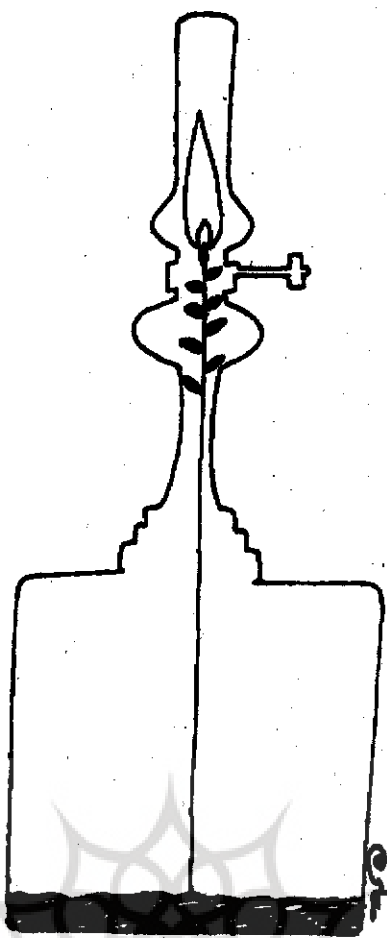
به دلت اندرون هیچ شادی نهشت

زریر، برادر گشتاسب، از سوی گشتاسب،

بیزانس صورت گرفت و شاید به همین سبب در نسخه خداینامه پهلوی که متعلق به عهد یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی بوده، روایت مذکور در داستان گشتاسب راه یافته باشد. اصولاً داستان سفر گشتاسب به روم و سرگذشت او در آن سامان تنها در بعضی از مآخذ معدود مانند «غرر اخبار ملوک الفرس ثعالی»، «قابوسنامه» و «مجمل التواریخ» دیده می شود. داستان عاشقانه گشتاسب و کنایون در شاهنامه شباهت فراوانی به داستان عاشقانه زردیاس یا اداتیس دارد.

این داستان در عهد هخامنشی به صورت منظومه ای در ایران رایج بود. اداتیس مانند کنایون که در عالم رؤیا عاشق گشتاسب شده بود، در خواب، دلباخته زردیاس گشت و باز مانند کنایون مطلوب خود را در یکی از مجالس جشن و ضیافت یافت و مسلماً داستان گشتاسب و کنایون، از این داستان مأخوذ است. از دشمنان گشتاسب در اوستا، چند تن خطرناک و سهمگین بودند که در متون پهلوی جز یک تن یعنی ارجت اسپ (ارجاسب) کسی یاد نشده است، اما در این متون، دشمن جدیدی برای بدخواهان و یشتاسب افزوده اند و آن اکوان سپید که یشتاسب با او در «سپت رزور (جنگل سپید) در ناحیه پشخوارگر» جنگید و بر وی غلبه یافت. اما ظاهراً این روایت مخلوطی از حدیث جنگ رستم با دیوسپید و اکوان دیو و داستان تلافی سپاه گشتاسب و ارجاسب در جنگل سپید است. یکی از پهلوانان عصر گشتاسب، زریر پسر لهراسب و برادر گشتاسب بود که سپهسالاری و سپهرداری ایرانشهر را به عهده داشت تا این که در جنگ به دست بیدرفش جادو کشته می شود. او پسر کوچکی دارد به نام بستور (جوشن بسته بر سینه) چون از قتل پدر به دست خیونان آگاهی یافت به جنگ آنان رفت و کشته پدر خود را هلاک کرد و چندان در میدان جنگید که به اسفندیار رسید. اسفندیار سپهسالاری خود را به وی داد و خود، جنگ با خیونان را دنبال کرد. در شاهنامه از دو پسر گشتاسب نام برده می شود: اسفندیار و پشوتن. بزرگترین پهلوان کیانی در شاهنامه، اسفندیار پسر گشتاسب است که در عهد خود پس از رستم، هماورد و نظیری نداشت و حتی رستم زابلی نیز از مقابله با او عاجز و درمانده شد. بنابراین بعضی از روایات پهلوی، زرتشت او را روین تن کرده بود. اسفندیار شخصیت برجسته ای است و پهلوانی دلیر و شاهزاده ای پرهیزگار، اما با این همه، خواهان تاج و تخت. او نیز همچون رستم هفت خانی را پشت سر می گذارد و عبور از این هفت منزل برای نجات خواهرانش است که در دست ارجاسب تورانی گرفتارند. ارجاسب آنان را در روین دژ زندانی کرده است.

گشتاسب از اسفندیار می خواهد که آنها را از این بند نجات دهد:



مرا گفت چون کین لهراسب شاه
 بخواهی به مردی ز ارجاسب شاه
 همان خواهران را بیاری ز بند
 کنی نام ما را به گیتی بلند

گشتاسب وعده می دهد که به پاداش این کار، تاج و تخت را به او دهد. اسفندیار هفت منزل سخت را طی می کند. در خان اول، با گرگان غول آساروبرو می شود و آنها را از میان برمی دارد. در خان دوم، شیر نو و ماده را بر اسفندیار می بندند که به دست او نابود می شوند. در خان سوم، اژدهایی در انتظار اوست که از نفسش آتش بیرون آید و اندامش همچون کوه خار است. اسفندیار برای مقابله با این اژدها دستور می دهد گردونه ای چوبین بسازند و گرداگرد آن تیغه های شمشیر بنشانند و بر روی آن صندوقی نصب کنند که مردی بتواند در آن جای گیرد. دواسب بر آن گردونه می بندند. اسفندیار، زره بر تن، در آن صندوق می نشیند و گردونه به پیش می رود. اژدها در حالی که آتش از کام فرو می بارد اسب ها و گردونه را می بلعد، تیغ های گردونه، کام اژدها را می آزارند اما او قدرت بیرون آوردن آن را ندارد، اسفندیار از صندوق بیرون می آید و بر مغز اژدها می کوبد و بر اثر زهری که از تن اژدها بیرون می آید، اسفندیار بیهوش می شود. شاید دود برآمده از زهر اژدهای از پای درآمده که تمام وجود اسفندیار را فرا می گیرد، او را روین تن کرده باشد. در همه جا

سخن از روین تنی اسفندیار است ولی از چگونگی آن در هیچ متنی سخن نرفته است. اگر روین تنی او را از این حادثه بدانیم، بنابراین چون اسفندیار به حالت بیهوشی می افتد و دیدگانش بسته می ماند، تنها محل آسیب پذیر بدن او چشمانش می شود که آماج تیر رستم خواهد بود. در خان چهارم، با زن جادوگر و فریکاری که به صورت پری زیارویی درآمده است، روبرو می شود ولی فریب نمی خورد و او را نیز از پای درمی آورد. در خانه پنجم، با سیمرخ دست و پنجه نرم می کند. روش پیروزی او بر سیمرخ همانند روش پیروزی او بر اژدهاست. سیمرخ، درمانده می شود و به قولی می گریزد و بنابراین روایتی دیگر، جفت سیمرخ از میان می رود. در خان ششم، برف و سرماست که آن را نیز پشت سر می گذارد. در خان هفتم با دریای ژرف مواجه می شود که از آن نیز با سربلندی می گذرد و خواهرانش را نجات می دهد و به درگاه گشتاسب می آورد و پیمان گشتاسب را مبنی بر تفویض پادشاهی به اسفندیار، یادآوری می کند. ولی گشتاسب به وعده خود وفا نمی کند و ماموریت دشوار دیگری را برای او در نظر می گیرد:

سوی سیستان رفت باید کنون
 به کار آوری زور و بند و فسون
 برهنه کنی تیغ و کویال را
 به بند آوری رستم زال را

این بار گشتاسب، اسفندیار را به نبرد با رستم می فرستد، زیرا گشتاسب از پهلوانی های رستم دل نگران است و به پاداش این نبرد نیز به اسفندیار وعده تاج و تخت می دهد. کنایون مادر اسفندیار، بسیار می کوشد که پسرش را از این جنگ نادرست و ناجوانمردانه باز دارد:

کنایون چو بشنید شد پر زخشم
 به پیش پسر شد پر از آب، چشم
 چنین گفت با فرخ اسفندیار
 که «ای از کیان جهان یادگار»...
 زگیتی همی پند مادر نبوش
 به بد نیز مشتاب و چندین مکوش
 که نفرین بر این تخت و این تاج باد
 بر این کشتن و شور و تاراج باد
 مده از پی تاج سر را به باد
 که با تاج، شاهی ز مادر نژاد

ولی اسفندیار نمی پذیرد و می گوید که از پذیرفتن فرمان چاره ای ندارم و اگر مرگ من در سیستان فرا رسیده باشد، آسمان (سرنوشت) مرا بدانسوی خواهد کشید:

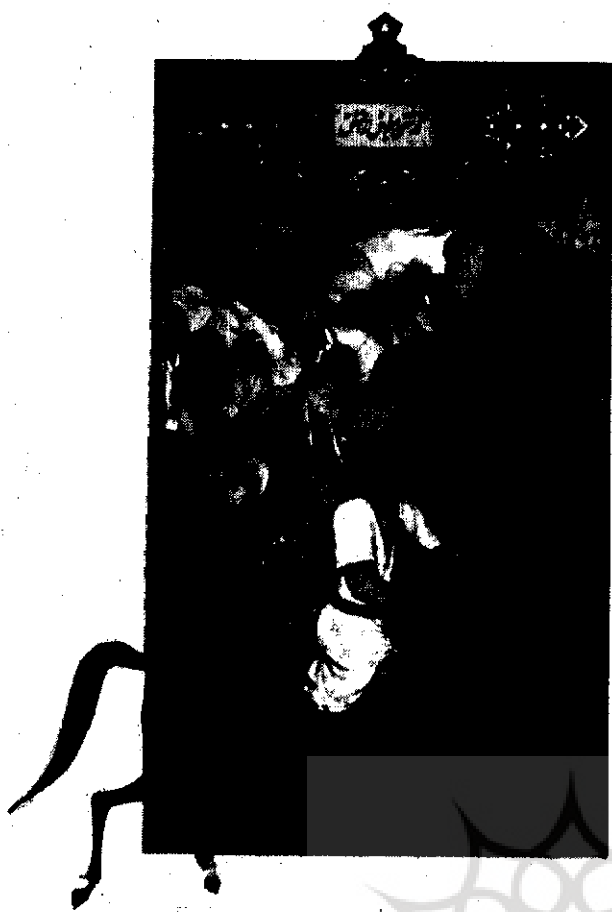
چگونه کشم سر زفرمان شاه
 چگونه گذارم چنین پیشگاه
 مرا گر به زاول سرآید زمان
 بدان سو کشد اخترم بی گمان

اسفندیار روین تن است و به پشتوانه روین تنی به مصاف رستم می رود. رستم که از این نبرد

خشنود نیست چندین بار کوشش می کند که اسفندیار را از جنگ بر حذر دارد. ولی اصرار اسفندیار سرانجام رستم را وادار می کند که از نام و شرف پهلوانی خود دفاع کند. نبردی خونین درمی گیرد. تیرهای رستم در اسفندیار کارگر نمی شود. رستم پهلوان که نام آوری خود را در خطر می بیند، دست در دامن سیمرغ می شود. با راهنمایی سیمرغ، با تیرگز، چشم اسفندیار را که در زمان روین تن شدن او، بسته شده بود، نشانه می گیرد:

چو دانست رستم که لایه به کار
نیاید همی پیش اسفندیار
کمان را به زه کرد و آن تیرگز
که پیکانش را داده بد آب رز
همی راند تیرگز اندر کمان
سرخویش کردش سوی آسمان
همی گفت کای داور ماه و هور
فزاینده ی دانش و فر و زور
همی بینی این پاک جان مرا
زبان مرا هم روان مرا
که من چند کوشم که اسفندیار
مگر سر بگرداند از کارزار
تودانی به بیداد کوشد همی
به من جنگ و مردی فروشد همی
به پا دافره ی این گناهم مگیر
تو ای آفریننده ی ماه و تیر . . .
تهمتن گز اندر کمان راند زود
بدانسان که سیمرغ فرموده بود
بزد راست بر چشم اسفندیار
سپه شد جهان پیش آن نامدار
خم آورد بالای سرو سهی
از او دور شد دانش و فرهی
نگون شد سر شاه یزدان پرست
بیفتاد چاچی کمانش ز دست

بدین ترتیب، غننامه ای دیگر بر شاهکارهای شاهنامه افزوده شد. شاید یکی از دلایل سکوت متن های کهن دینی ایران درباره رستم این باشد که او، اسفندیار شاهزاده پرهیزگار بهدین را از میان برداشته است. از سوی دیگر، اسفندیار در لحظه مرگ، به رستم گفت که این بدی از تو به من نرسیده است. من از گشتاسب بد دیدم. او گفت که برو سیستان را بسوزان. آنگاه در واپسین دم، پسر خود بهمین را به رستم می سپارد که آرایش کارزار و در بزم نشستن و شکار و زخم چوگان را به او بیاموزد. رستم این وضعیت او را می پذیرد. (بعدها بهمین به پادشاهی می رسد و کینه رستم را به دل دارد). آنگاه اسفندیار به پشتون (برادر اسفندیار که از جاودانان است) گفت: چون جان سپردم سپاهان را به ایران ببر و به پدر بگو امیدم از تو این بود مرا به نهانی به کشتن فرستادی و اینک به آرزویت رسیدی. در سرای دیگر تو را چشم می دارم تا پیش داور رویم.



تو را نام، تابوت و پوشش مرا . . .
مشو ایمن از گنج و تاج و سپاه
روانم تو را چشم دارد به راه
کز و بار گردی به مادر بگوی
که سیر آمد از رزم پرخاشجوی
ز تاج پدر بر سرم بد رسید
در گنج را جان من شد کلید
فرستادم اینک به نزدیک او
که شرم آورد جان تاریک او
بگفت این و بر زد یکی تیز دم
که بر من ز گشتاسب آمد ستم

چنین گفت با رستم اسفندیار
که از تو ندیدم بد روزگار
تو اکنون مبرهیز و خیز ایدر آی
که ما را دگرگونه گشته ست رای
ز گشتاسب دیدم بد بد کمان
نه رستم نه سیمرغ و تیرو و کمان
مرا گفت رو سیستان را بسوز
نخواهم کزین پس بود نیمروز
بکوشید تا لشکر و تاج و گنج
بدو ماند و من بمانم به رنج
چنین گفت پس با پشتون که من
نجویم همی زین جهان جز کفن
چون من بگذرم زین سپنجی سرای
تو لشکر بیارای و شو باز جای
چو رفتی به ایران پدر را بگوی
که چون کامیابی بهانه مجوی
زمانه سراسر به کام تو گشت
همه مرزها پر ز نام تو گشت
امیدم نه این بود نزدیک تو
سزا این بد از جان تاریک تو
جهان راست کردم به شمشیر داد
به بد کس نیارست کرد از تو یاد
به ایران چون دین بهی راست شد
بزرگی و شاهی مرا خواست شد
به پیش سران پنדהا دادیم
نهانی به کشتن فرستادیم
کنون زین سخن یافتی کام دل
بیارای و بنشین به آرام دل . . .
تو را تخت، سختی و کوشش مرا

پس نوشت:

- ۱- بند هشن هندی-متنی به زبان پارسی میانه (پهلوی ساسانی)، تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۲۵۷.
- ۲- تاریخ زبان فارسی، تألیف دکتر محسن ابوالقاسمی، انتشارات سمت، تهران، چاپ ۱۳۷۳، ص ۷۷.
- ۳- حماسه سرایی در ایران از قدیمترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۴، نک. به ص ۵۱۰ به بعد.
- ۴- اوستا، کهن ترین سرودها و متن های ایرانی، گزارش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴، مجلد دوم، ص ۳۱۷.
- ۵- تاریخ ایران باستان، تألیف دکتر ژاله آموزگار و دیگران، تهران، سمت، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۷۷، نک. به ص ۱۱۳ به بعد.